

این نوشتار تحقیق متفاوتی است که سعی دارد در چهارگفتمان جداگانه ضمن تحلیل کوتاهی پیرامون نگاه فلسفی بدوی و در عین حال زیبایی‌شناسانه‌ای انسان عشیره‌ای لرستان به ماهیت «مرگ» و همچنین شمارش و ویژگی‌های زبانی و جوهری «مویه»‌ها، ترجمه و بازسرای تعدادی از این آوازه‌های تلخ را تقدیم نماید.

پیشاپیش یاد آوری می‌شود که به واسطه‌ی استعداد خاص زبان مبدأ نسبت به زبان میزبان یعنی فارسی، ترجمه و حتی بازسرای مویه‌ها تا حدود زیادی غیر ممکن می‌نماید. لذا در بسیاری موارد از مویه‌ها تنها به عنوان منبع الهام شعرهای جدید استفاده شده و نتیجه بدست آمده با خود مویه‌ها فاصله‌ای بسیار دارد. با این برآورد، این قلم هرگز ادعای ترجمه‌ی مویه‌ها را ندارد و خواهان آن است که دوستان گرانقدر اهل پژوهش و قلم، بازسرای‌ها را به عنوان آثاری مستقل، مورد توجه قرار دهند.

اول:

«هر جامعه بزرگ یا ملت بزرگ، شخصیت ویژه‌ی فرهنگی خود را دارد»^۱، و جامعه بزرگ لر نیز از این قاعده مستثنی نیست. شخصیت فرهنگی ملت لر به گونه‌های مختلف خود را به نمایش گذاشته است.

مونتسکیو در روح القوانین پیرامون شخصیت فرهنگی ملت‌ها می‌نویسد: «در میان چینی‌ها، آداب و رسوم چیره است. در ژاپن، قانون حاکم مطلق است. در گذشته، میان اسپارت‌ها اخلاق حاکم

بود و در روم، الگوهای حکومتی و اخلاق گذشتگان سلطه داشتند^۲. اگر جامعه‌ی عشیره‌ای لرستان را با جوامع مورد نظر مونتسکیو مقایسه کنیم، شخصیت فرهنگی این ملت را بسیار نزدیک به شخصیت فرهنگی چینی‌ها خواهیم دید. چرا که در بین این ملت نیز آداب و رسوم حرف اول را می‌زند و ممیزه برجسته شخصیت فرهنگی آنها نیز همین آداب و رسوم است.

آداب و رسوم لرها، اما پیامدهای متفاوتی داشته است. باور داشت‌ها، گرایش‌های ذهنی-دینی، ارزش‌ها، هنر و ادبیات و سایر گرایش‌های جزئی این مردم به گونه‌ای عمیق تحت الشعاع همین آداب و رسوم واقع شده‌اند و در واقع این مردم بر اساس همین آداب و رسوم و در پیکر همین ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی، زندگی خود را به سامان رسانده‌اند.

اما میدان اصلی نمایش این زندگی و اندیشه‌ی سامان یافته، چیزی جز زبان و به طور خاص ادبیات نمی‌تواند باشد و ما نیز برای شناخت دقیق تر شخصیت فرهنگی انسان عشیره‌ای لر، نیاز داریم زبان و ادبیات این مردم را نیز زیر ذره بین قرار دهیم و تنها در این صورت است که می‌توانیم نگاه انسان لر را به جهان پیرامون مورد شناسایی قرار دهیم. چرا که «تصویری که ما از جهان داریم، ساخته‌ی جهان نیست. زاده‌ی زبان ماست»^۳.

مثل‌ها، چیستان‌ها، افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، مویه‌ها و ... نمونه‌هایی از شاخصه‌های فرهنگی - زبانی مردم لرستان هستند که در این بحث «مویه» های این مردم را مورد بررسی قرار می‌دهیم. مویه‌ها یا آوازهای تلخ، به عنوان بخشی از گرایش‌های زبانی این مردم، از مرزهای هنری گذشته و در بافت فرهنگی این ملت جای گرفته‌اند و جزوی از شخصیت فرهنگی آنان شده‌اند.

دوم:

«مویه» ها گسترده‌ی ویژه‌ای از ادبیات شفاهی و کار بردی سایه نشینان زاگرس‌اند. این آوازهای تلخ با حجم وسیعی از اندوه و آزارها، بخش نسبتاً گسترده‌ای از فرهنگ مردم لرستان را به تصویر کشیده‌اند. اجرای هم نوا، هم آهنگ، سوزناک و با شکوه مویه‌ها و خصوصاً اجرای «هوره»^۴ که گونه‌ای شکوهمند از مویه‌های این مردم است، شبیه اجرای «مانترا» ها در طریقت یوگا بوده و نمایانگر جنبه‌ای از ترنم آلمانی و کیهانی است.

مویه‌ها در عین اینکه وجهی تابناک ادبی دارند، نمایشگر نگاه فلسفی - و البته بدوی - این قوم به ماهیت «مرگ» اند. برخورد زیبایی شناسانه‌ی انسان عشیره‌ای لر با مرگ در آوازهای تلخ نمایشگر شعور غریزی و ذهن سرشار از باور پذیری و تسلیم و در عین حال نمایانگر ذات همیشه «مبارزه» انسان عشیره‌ای لر است. با این توضیح که شعور غریزی انسان عشیره‌ای، گرایش‌های نشانه شناسی طبیعی را در مرکز باورها، گریزها و عکس‌العمل‌های زیبایی شناسانه‌ی او قرار می‌دهد.

این نشانه‌های طبیعی، حضور آنچنان پر رنگ و مستمری در مرکز باورهای او دارند که در بسیاری موارد، این نمایه‌های عارضی با ذهنیتهای عاریهای خود به عنوان ذات همان باور و همان ذهنیت

متصور می‌شوند. بهره بیش از حد انسان عشیره‌های لرستان از «استعاره» چه در نمایش «زبانی» این گرایش‌ها، مفاهیمی را آنچنان با یکدیگر در می‌آمیزد که تصور مرز بین مفاهیم مادر و مفاهیم عارضی بسیار دشوار و حتی ناممکن می‌نماید.

«شیر سنگی» لرستان به عنوان یکی از هنرهای تجسمی کاربردی این قوم که خود مرثیه و مویه‌ای بصری است نماد مجسمی از مرگ و در عین حال نمونه‌ای از مبارزه‌ی انسان عشیره‌ای با پدیده‌ی مرگ است که به نمای شناخته شده‌ای از «قدرت» در طبیعت جلوه کرده است. شعور ذاتی و غریزی انسان عشیره‌ای لر به او این امکان را داده است که با «مرگ» هم برخوردی کاملاً زیبایی‌شناسانه داشته باشد و در این برخورد، «وجود» را نیز خلق نماید. بدین گونه او از مرگ هم بهره می‌گیرد تا به آفرینش و آفرینش هستی در شکلی کاملاً زیبا دست بزند و ضمن به تصویر کشاندن نگره‌های فلسفی خود، یک اثر هنری زیبا نیز به وجود آورد. این دست‌نویس‌ها در نهایت به ما می‌دهند:

مرگ، تسلیم، اقتدار، طبیعت، هستی، مبارزه، خلق و ... مفاهیم مختلف و حتی متفاوتی هستند که ضمن طی مراحل طبیعی یک جریان اندیشگی در ذهن انسان عشیره‌ای لر، در نمایه‌ی واحدی به نام شیر سنگی جلوه کرده‌اند تا در یک بهره‌وری کاملاً دنیایی و فیزیکی از یک رستاخیز در جهان متافیزیکی خبر دهند.

ذات همیشه «مبارزه» انسان عشیره‌ای لر، اندیشه‌ی او را در برخورد با پدیده مرگ به سمتی سوق می‌دهد که ضمن گذراندن این پدیده از صافی باور پذیری خود هرگز به عنوان پدیده‌ی غالب طبیعت به آن ننگرد بلکه او در این برخورد با بهره‌وری از سه ممیز باور پذیری، زیبایی شناسی و مبارزه، نگرشی کاملاً متفاوت به مرگ داشته باشد. اگر قدری به عقب‌تر برگردیم خواهیم دید که انگاره‌های مفرغی نیز نمایشگر این وجهه‌ی اندیشگی انسان عشیره‌ای لرند. «رقص» های متنوع این قوم نیز به نوعی نمایش جادوگرانه‌ی شما یکی از مناسک دینی-توتمی است.

اما:

انگاره‌های زبانی اعم از اشعار، ترانه‌ها، مثل‌ها، آوازاها، افسانه‌ها، مویه‌ها و ... میدانی بسیار گسترده هستند که در شکلی فراگیر نمایشگر باورها، پنداشتها، ایده‌آل‌ها و ارزش‌های پذیرفته شده از طرف اوست.

مویه‌ها که انباشت فشرده‌ای از «اندیشه به مرگ» را در خود نهفته دارند با یک چرخش، نوع خاصی از نگرش به «زندگی» و هستی را به تصویر می‌کشاند و ضمن نمایش دیدگاه فلسفی کاربران خود نسبت به مرگ، زبان را به عنوان ابزار قدرتمند و پرنرزی به شکل مطلوب به کار می‌گیرند.

در این قسمت از بحث به ذکر فهرست وار ویژگیهای برجسته‌ی زبانی و جوهری این آوازهای تلخ می‌پردازیم. به منظور جلوگیری از پراکندگی بحث از ذکر نمونه برای این مدعا خود داری می‌کنیم.

۱. این آوازهای تلخ نمایش دهنده‌ی ارزش‌های پذیرفته شده‌ی مردم این دیار از قبیل زیبایی، قدرت سخنوری، مبارزه، با ظلم، قدرت شکار، جوانی و برنایی، عشق، پایگاههای شغلی و اجتماعی و

- ... می‌باشند.
۲. استفاده از نمادها و خلق زیبایی به عنوان هدف جانبی در حین سرایش، از ویژگیهای این سروده‌هاست.
 ۳. مرگ به عنوان یک اصل، در طبیعت پذیرفته شده است. اما مردگان حضوری کاملاً زنده در این آوازا دارند.
 ۴. بنابر موقعیت اجتماعی و شغلی افرادی که سوگسروده‌ها در رثای آنهاست، کیفیت و موضوعیت آنها نیز تغییر می‌کند.
 ۵. تقدیر و سرنوشت در این سوگسروده‌ها رنگ و بوی کاملاً فلسفی دارد.
 ۶. اغراق، غلو و ستایش حضور گسترده‌ای در این رنجمویه‌ها دارد.
 ۷. ایمان، در اوج مصیبت حضور همیشگی در این سرودها دارد.
 ۸. این شعرها همچون شعر قبایل پراکنده در جغرافیای گوناگون بر آمده از «خیال» است.
 ۹. اشیاء و طبیعت به شکل‌های مختلف در این مویه‌ها حلول کرده‌اند.
 ۱۰. مویه‌ها به شکلی بسیار عمیق و گسترده از استعداد های زبانی بهره می‌گیرند تا هر چه بیشتر به شعر نزدیک شوند.
 ۱۱. بهره‌وری از تشبیه و استعاره به صورت گسترده در عین این که به مویه‌ها صورتی ذهنی و سوبژه بخشیده اما آنها را بسیار ملموس گردانده است.
 ۱۲. ذهنیت‌های شاعرانه موج بی‌انتهایی در این آوازا دارد و خشن‌ترین و تلخ‌ترین مفاهیم به شکل بهترین و حتی شیرین‌ترین کلمات به بار نشست‌اند.
 ۱۳. مویه‌ها به بهره‌وری از قدرت خلاقه ذهن مردم لر و استعداد خارق العاده زبان‌های لکی و لری در گرایش‌های شاعرانه، نمایشگر حرمت فوق العاده این مردم به مردگان هستند.
 ۱۴. و بالاخره مویه‌ها، جلوه‌گاه بر خورد انسان عشیره‌ای لر با دو مقوله زیبایی و مرگ هستند.

سوم:

از صداهای بدوی که عاری از کلمه‌اند، همچون زبان قبایل سرخ پوست، به زبان محاوره می‌رسیم و در زبان محاوره، به دستور و قاعده و از آنجا به فن و صنعت زبانی و از آنجا به شعر می‌رسیم که عالی‌ترین هنر زبانی است.^۵

و این صداهای بدوی که ساخته‌ی ذهن نسل‌های متوالی است در جغرافیای فرهنگی لرستان شعری تنومند و غنی رابه ارمغان آورده است که همچون رقص‌ها، نمایشی الهی و جادوگرانه را به داوری می‌گذارند و مویه‌ها نیز به عنوان بخشی از این صداهای بدوی به واسطه‌ی حضور تاریخی و باستانی در میان این مردم و ارتباط مستقیم با متافیزیک، علاوه بر نقش کاربردی خود، حاوی عناصر زبانی ویژه‌ای هستند و روشن است که برای درک معنای عناصر زبانی باید کاربردهای آنها را شناخت و کاربردها نیز به عرف، قرار دادها و زندگی فرهنگی بر می‌گردد.

بنابه نظریه‌ی عدم تعیین ترجمه امکان ترجمه‌ی دقیق معناها از یک زبان به زبان دیگر وجود ندارد و هر معنا در زبانی خاص ساخته می‌شود و برگردان آن در پیکر زبانی دیگر، معنایی دیگر می‌سازد؛ و دقیقاً به همین واسطه امکان ترجمه‌ی مویه‌های لرستان که برخاسته از ادبیات شفاهی غنی لکی و لری هستند وجود ندارد و این قلم نیز همان طور که در «اشاره» آمد، تنها به باز سرایی کاملاً آزاد این چکامه‌ها پرداخته و هرگز ترجمه‌ی لفظ به لفظ آنها مورد نظر من نبوده است. و حتی بعضی از مویه‌ها تنها به عنوان منبع الهام شعرهایی تازه، مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

این باز سرایه‌ها تا آنجا از متن اصلی فاصله گرفته‌اند که می‌توانند به عنوان آثاری مستقل مورد توجه قرار گیرند. حتی طی جلسه‌ای دوستان شاعرم علی باباچاهی، سینا میرزایی، رسول یونان و رشید کرباسی پیشنهاد کردند که این آثار با شکل مستقل منتشر شوند. اما با این وجود تصمیم گرفتم در این نوشتار اصل مویه‌ها نیز در کنار باز سرایی‌ها ذکر شود تا آثار خلق شده به شکلی دقیق تر مورد داوری قرار گیرند.

چهارم:

۱. بَری خانمانِ سَر و گِلاو شُوز

نِشْتَن او یِکْ خاصِ ما وِردِن مَز

چه تلخ و با شکوه است

زاری

در چشم زنان کامل قبیله

چه تلخ و با شکوه است

زاری ۱

۲. اِکُو بوته هُوَار اِکِي ترسِبه ته

وهار هایتیه هاوأل پرسِبه ته

چون آفتاب

سرازیر شو از کوه

دنبال تو می‌گردد

بهار

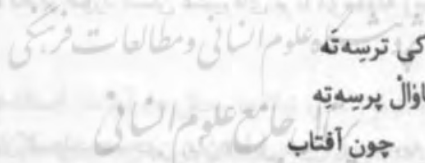
۳. کسِی نِیه نِیه دِل وِش بِکَم شاد

مَر و تَماکُو خَمی بیه مه باد

همدمی نمانده است

در دود تنباکو

غرق می‌شوم



۴. و چپه‌ی نرگس جارو بیه‌م جات
ناگه نه‌نیشی گرت و پنجه‌ی پات

تا غبار

بر حریر تنت ننشیند

باباقه‌ی نرگس

پیش پایت را جارو می‌زنم

بانوا

۵. لازه پیم نکه‌ن لازه کیش بیه‌م

خُذکم نگین ایزه نیش بیه‌م

من

مسافر همیشگی بادهایم

نشستن تلخ می‌کند.

و شما

چه تلخید امشب!

۶. تک داین و پورک هفت زنگه وه

اوردت و چیه سرمه‌ی سنگه وه

- مسافر کدام جشنی بانو؟

: میهمان فرشته‌هایم امشب!

- چه شیرین تری امشب بانوا

: تلخی به مسافر نیامده است!

- برمی‌گرددی بانو؟

: اگر فرشته‌ها بگذارند!

۷. پانیاین! رکاؤ نومه علی ت برد

چی آور و هار جهانگردی ت کرد

با واژه‌های روشن بر لب

پا در رکاب داری

جهان چقدر کوچک است

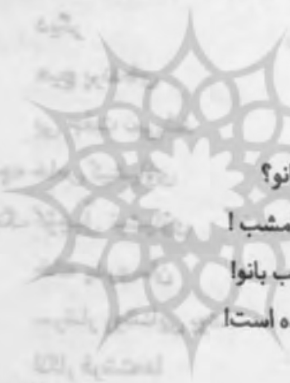
زیر گامهای تو!

۸. خمه کیرانه مری برامه

هر جایی منجم رفیق رانم

اندوه

برادر من



رفیق راه من است.

۹. خم چاشت و خم شوم ، خم توشه‌ی راته

خم کارشیرای شو منزلگامه

سفرهای

از اندوه سرشار است

و جیسم نیز

اندوه

نان من است

خواب من است

و مهمانسرای شبانه من

۱۰. آر فلک مونیاکس خو میژدن

دش گوتاه مکرؤ ژ بیسم کردن

تقدیر اگر بردارش می‌مرد

دیگر

هیچ پرنده‌ای

بی جفت نمی‌شد

۱۱. ماله باؤه مو چه خاص کیشیاؤی

ضر اؤسائی فرنگ کوچیل تیشیاؤی

خانه پدری مان

سرشار روشنایی بود.

انگار فرشته‌ها

آفتاب خرم من می‌کردند.

در دیوانخانه‌اش

۱۲. گیسپیل دالکهم کتنه سز گبری

بشورمو آر گلاؤ پگرمیو آر خنه ئی

این رشته‌های روشن

گیسوان مادر من اند

بگذارید

با گلاب شستشویشان دهم

بگذارید

حنابندم

گیسوان مادرم را

۱۳. یکلیفی خاصه صد سال پمانو

چی دار آسؤ هر بای پشانو

سلام تکدرخت آسو

برقص در باد و

در باران و

در آفتاب.

تکدرخت آسو

همیشه برقص ا

۱۴. ریش سیئا و سفید، دونهی مرواری

تؤ چی پزگل شکر لش باری

با صورتی مهگون و

لبهایی روشن

انگار انار خورده باشد.

- پدر بزرگ مرده است

کودک من ا

۱۵. کاشیکه ماله کت عژو بوژردا

کیغخا ماله کت هرگز نمردا

در باد و

در باران

برگ ها

شماره شماره

می افتند

- آیا درخت

همچنان پا بر جاست

۱۶. کیغخان ماله تین نچی و جائی

بئکم و نوکم میمانت بائی

باش

تا بهار در چشمان تو لانه کند

باش ا

میهمان هر کسی نمی شود

بهار

۱۷. فلک ا تخت و بخت کس نشویانی



شادی کن نیکه‌ئی و پشیمانی

پاک باخته.

کسی چون من نباشد

ای تقدیرا

شادی

پشت سر

و سوگ در مقابل

۱۸. آرمین بازه زمی ش و بازه

جلوت اؤر ته رن سینت نِسازه

این جاده به هیچ کجا نمی‌رسد

ای ایل کوچ کننده

از راه دیگری باید رفت

۱۹. زمی باری مای چه زمی باری

توهای زمی بار شیرین سواری

شیرین سواری آواز خوان

جلودار گله است

و عطر زنگوله

سنگین سماع کوهپایه

زندگی چقدر زیباست

ماه من!

۲۰. برای بی بره زارینه

سری بی بره نخمه ساریه

تو درختی را می‌شناسی

که سایه ندارد؟

نه!

اما سایه‌ای را می‌شناسم

که درخت ندارد

۲۱. خوشحال و یکی نازش و جا بو

دالیکه‌ئی که نو، باوه‌ئی کیخا بود

شیرین تر از بهار

خانه‌ی ماست

با آفتاب و

ماه در وقت شوری هست بخار به پایه درخت
در تاقچه‌ی رؤیاهایش .

۲۲. بیمه پیل بی نازاوا شیہ ران
کس نعه گیریم و دکو داران
بعد از تو

چون سکه سیاه شاهی قدیمی
از اعتبار افتاده‌ایم.
نمی‌آیی؟

۲۳. آسیرزه کرا من تی پمیری
گوته بیج شیر جا شیر پگری
گیسوان مخمل کوه سپید می‌شود

تا این نهال
درخت شود
درخت کامل

۲۴. از برزی بالاث مؤبستی شمشیر
کلاؤ کچ منیاین، مثلنگیاین چی شیر
ای که بر میانه شمشیر بسته‌ای

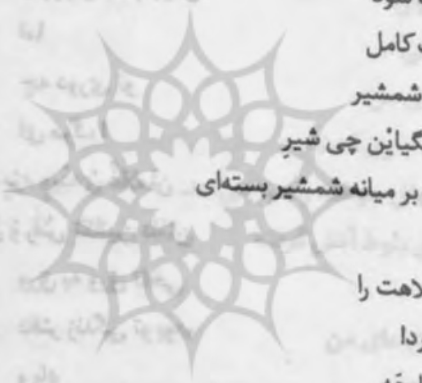
پا
کچ کلاہت را
باد نبردا

۲۵. آگمیت سواز داتیه ز پارچه
نو نخوم بزیا نوی دس پارچه
چون شعلہای آتش

سوار
سر می‌رسد.
با لگام بریده

۲۶. آگمیت سوار آرائی دوئیزه مائی
پچیم نیو پیشواز، چه مون نوئیرہ مائی
بی خیال

سوار بر آسیی سرخ



لرستان پژوهش، سال ۱، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۷۷

از سفری دراز می آید

- های اهل آبادی

به پیشواز روشنایی برویم.

۲۷. یتیم یسیران حالشان چوئینه

یکهئی آسَرشان آلودی خُوئینه

- جوجه پرستوها سلام

بابا - مامان کجان؟

- رفتهن دونه بچنینا

نگاه جوجه پرستوها

طعم بلوط نارس دارد.

۲۸. سِزه کم بیه و بارِ گردن

بیزارم ز گیتون راضینه و مزدن

بیزارم از تمام جهان،

اما

چه دوری تو

ای مرگ!

۲۹. هر چی رنجت بزد وینهئی غلامان

وری ساین و راس تکانین دامان

ورق به ورق تلخی

دفتر زندگی تو بود.

و باد

باد بی مضایقه

ورق به ورق

تلخ ترش کرد.

۳۰. ماوه ژو بیمن و روزگاران

اینسه تل و نه چی و لک داران

زیباست بیشهی بلوط

در جامهی اردی بهشت

تو رفتی

و باد

نه برگها

که درختها را با خود برد

نه از اردی بهشت خبری هست

نه از بیشه‌ی بلوط

۳۱. سفید برگ بپوش، بچو و شکار

گوشتی آری خوٹ یاگنی آزا یار

تن در ردای سفید پوشیده

با برنوی بلندش

به شکار می‌رود.

- خداحافظ مادرا

- خداحافظ روله‌کما

یادت باشد شاخ اولین شکارت

سوغات اول توست

برای عروس سوگلی من

۳۲. وکس نمه‌چو ظلم وی گزونی

وکس نیمه‌ن آؤ زندگانی

در رؤیاهای من

جویباری جاری است

که درختهای سوخته را سبز می‌کند.

افسوس‌ای بلوط آتش گرفته

جویبار

تنها در رؤیاهای من

جاری است

۳۳. لاشه‌ت کتیه و ری راخه وه

شوینت بگهن و کاچاخه وه

تفنگ برداشتی که بجنگی

با تلخی

با تاریکی

و حالاکه

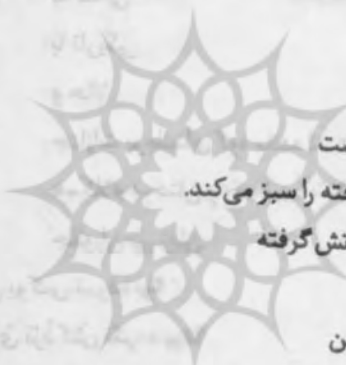
چنانز مات بر بلندای کوه مانده است

زنان و دختران

پنهانی شیونت می‌کنند

مبادا

که تلخی



۳۳. که تاریکی
بدانند که شیون برای توست
دلورا
۳۴. بچم و دیار کز ی باوایم
آخه بگیرم کور بو چاوانم
می خواهم به سرزمین پدری ام بروم
و در اندوهشان
تمام روشنایی چشمانم را
گریه کنم.
۳۵. لاشه ت مَنیّه و کَوّانه وَه
وَلَا مَلّ و مور بی زوانه وَه
تفنگ برداشتی که بجنگی
به تلخی
با تاریکی
و حالا
جنازات بر بلندای کوه مانده است
همکلام درختان و
جانوران بی زبان.
۳۶. فلک! کسی بوکس نمرده بو؟
فلک رخنه‌ی بَرْد کُش نکرده بود؟
می خواهم بدانم ای درختان
و ای سنگها
کدام کس
از تقدیر نرنجیده است.
۳۷. آ تفنگ چیه و سز ناله‌ی کرد
دایته لاهه را چیه ز گیم پاره‌ی کرد
دقیق است و کار کشته شده
شکارچی تقدیر
که تلخ ترین تیرش را
به قلب جهان شلیک کرد
به قلب جهان کوچک من

۳۸. پَلا مارِم برُو و سا درختی

درخت اِ بختم چی و جا سختی

در ظهري گرم

به تک درخت سلام کردم

و در سایه اش نشستم

درخت

راه افتاد و رفت

چه تلخ است

سر نوشت من ا

۳۹. سیام چی ذخال قَطْرانم چی نیل

بارِ هجرونم نمّه کیبشی فیل

در سینهام

جنگل بلوط سوزانده اند

و در چشمانم

نیل

طفیان کرده است

این اندوه که بر پشت من است

بار یک قافله است

قافله ی نمک ا

۴۰. اُو یار هه اُو یار آوه گت و یله

نه دنگ اُو یار نه زرنگهی بیله

در چم چقل

آوازی نمی شنوم

و بیل

بی نفس زنگ زده است

جویبار

چه بیراهه می رود امسال ا

۴۱. اِ دروئه نیّه داسی پولائنه

نیمه زرو ساگهی و پاکولائنه

پولاد ابدیده است

داس دروگر.

ظهر هنگام



دروگر

در سایه خنک کولا

آرام گرفته است

پولاد آبدیده نیز

۴۲. یه بخت خومه یا شتاؤ لیله

چی اوړ و هار کُل گشت وگیله

از بخت من است شاید

خانه دوشی مدام

از بخت من است شاید

هوای همیشه بارانی دل

از بخت من است شاید

۴۳. دل دوئیته مکهی چوئی کس خومردهی

کوئر گومخار و مه ری گم کردهی

تلخ است این دل

همچون بلوط نارس

و در این تلخی

من راه خانهام را گم کردهام

- کبیر کوه کجاست؟

۴۴. چن جوز چن جفا چن خاکه ساری

چن زخمَت بی خود حق ناد یاری

درخت

به میوه نرسیده پژمرده

- چه تلخ است

چهره‌ی باغبان!

۴۵. چن سال چی فرهاد قُنگ کاریم کرد

آر پایی شتین رنج بی گاریم پرو

فرهاد دیگری بودم من

در بیستون رؤیاهایم

- راستی

شیرین من کجاست؟

۴۶. بوشنه دالکهی خوت نگه شیدا

چه مان ژ مادر نوئی و پیدای

بگویند

این زمستان

هرگز بهاری نداشته است

خبر

بی رحمانه وحشی است.

۴۷. ری گردشونه کُل کش آور گشّه

سَر بازو برنو پِن بارو لَشّه

معطر و مغموم

از سفری دراز می آید

این قافله

انگار

فصل درو بنفشه هاست.

۴۸. آخِنه بگیرم کور بو چاوانم

تا بو و رنگرز دور دامانم

همچون درخت

که برگ می پراکند

در پاییز،

چشمان من

انار

در دامانم

دانه می کنند.

۴۹. سِزه کت پشور و آوه انار

چیه میت بزه ژن و سِرمه ی عطار

در گیسوانت خون انار جاری است

چشمانت را

کدام بنفشه بوسیده است

که این قدر معطری

فرشته ی کوچک ا

۵۰. تو خوت خاصنی بین خاص میهنانت بی

دونه ی شو چراغ و دکایت بی

الهه کوهستان بودی

میهمان الهه ی دشت.



روشنایی جهان
در دستان تو بود

آزگل، اردیبهشت ۱۳۷۷

پی نوشت

۱. ویکو، به نقل از بابک احمدی، کتاب تردید، تهران: مرکز، ۱۳۷۴، ص ۶۴
۲. روح القوانین، مونتسکیو، ترجمه ع. ا. مهتدی، ص ۹۱ - ۹۲.
۳. نزدیکی فرهنگی لرها و کردها، وجوه مشترکی از هر دو فرهنگ برجای گذاشته که «هوره» یکی از آنهاست. آقای فارق صفی‌زاده در «پژوهشی پیرامون ترانه باستانی هوره» (شعر، ش ۲۱)، می‌نویسد:
«این ترانه ویژه ستایش اهورامزدا بوده و کردها آن را هنگام ستایش یزدان و یا مرگ عزیزی یا روی دادن پیشامدی ناگوار می‌خوانند...»
۴. هلاک عقل به وقت اندیشیدن، یدالله رؤیایی، تهران، مروارید، ۱۳۵۷.
۵. w.v.o. Quine and object , cambridge, mA, 1960.
۶. کولا: ال‌اچ‌اچ.



گروه نشر نگاه، سال ۱، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۷۷